

تفسیر سورهٔ علق (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۷/۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

ای پیامبر، به نام پروردگارت دریافت قرآن را آغاز کن؛ همان کسی که انسان را آفرید. (۱) انسان را از خونی بسته آفرید. (۲) آری، دریافت قرآن را آغاز کن، و بدان که پروردگارت از همگان کریم تر و عطایش از عطای همه عطاکنندگان برتر است. (۳) همو که خواندن و نوشتن را به وسیله قلم به آدمی آموخت. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. (۵) آیا گمان می کنی که او شکر این نعمت را به جای می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند، (۶) چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند. (۷) به یقین، بازگشت آدمیان پس از مرگ به سوی پروردگار توست. (۸) به من خبر ده، آیا آن کس که بازمی دارد، (۹) بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ (۱۰) به من خبر ده، اگر آن نمازگزار بر طریق هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزگاری فرمان دهد، فرجام آن بازدارنده چه می شود؟ (۱۲) به من خبر ده، اگر آن بازدارنده، حق را دروغ انگارد و از آن روی برتابد، آیا جز درخور عذاب خواهد بود؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا کارهایش را می بیند؟ (۱۴) او حق ندارد چنین کند! اگر دست از این کار برندارد، به خواری اش می افکنیم و موی پیشانی اش را می گیریم و به دوزخش می کشانیم. (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) آن گاه اهل محفل خود را به یاری بخواند. (۱۷) ما نیز به زودی

گماشتگان بر آتش [دوزخ] را فرامی خوانیم. (۱۸) او حق ندارد تو را از نماز بازدارد! تو از او فرمان مبر و نماز را رها مکن، و سجده کن و به پروردگارت تقرب جوی. (۱۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و گرامی و فرهیخته‌ای که در این جلسه در خدمتشان هستیم و تبریک می‌گویم میلاد پر از خیر و رحمت وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام و وجود مقدس امام صادق (علیه‌السلام) و آرزو می‌کنیم، دعا می‌کنیم، استغاثه می‌کنیم که ان‌شاءالله خداوند متعال ما را در این ایام مشمول عنایات ویژه وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام و امام صادق (علیه‌السلام) قرار بدهد و طلب مغفرت می‌کنیم برای همه بزرگان، همه عالمان دین و همه شهدا خصوصاً حضرت آیت‌الله مهدوی کنی که به حق و انصافاً جزء اولین و پیشگامان در انقلاب اسلامی بود و هم در سیاست ورزی و اخلاق‌مداری که کار بسیار دشواری است که هم پایه‌ها و ضوابط اخلاقی و معنوی دین را انسانی بسیار پایبند باشد و هم یک انقلابی و مبارز و سیاسی تمام‌عیار باشد.

خداوند متعال ان‌شاءالله ایشان را و همه بزرگان این انقلاب و نظام را که خدمت کردند و از دنیا رفتند ان‌شاءالله مهمان وجود مقدس سید الشهداء قرار بدهد.

ادامه تفسیر آیه پنجم

در تفسیر سوره علق وارد آیه پنجم شدیم «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» بیان شد که خداوند متعال چند نوع علم و دانش به انسان عطا می‌کند، بخشی از علوم و دانشی که خداوند متعال به انسان عطا می‌کند علوم و دانشی است که انسان نمی‌تواند خودش به آن برسد، یعنی باعقل و فکر و احساس و قوای ادراکی قابل دسترسی نیستند، این علمی است که از طریق وحی یا الهام خداوند متعال در اختیار بشر قرار داده است.

آیه «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» ناظر به این نوع از علوم و دانشی است که خداوند متعال در اختیار بشر قرار داده است که راه دسترسی به آن‌ها فقط وحی است که آن از طریق انبیاء به انسان‌ها می‌رسد یا از طریق الهام است که در آیه شریفه «فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» یادآور شد که ما یک آگاهی‌ها، یک دریافت‌ها، یک تشخیص‌هایی را الهام وار به انسان‌ها می‌دهیم. نوع دوم علمی است که انسان‌ها خودشان استعداد و امکان و توانایی میل به آن علوم را دارند، اما همین علوم را هم در بخشی از این علوم هم خداوند متعال تصریح می‌کند و

آغاز این علوم را از طریق انبیاء در اختیار بشر قرار داده است که نمونه‌های آن در روایات آمده است و در جلسه قبل بیان شد و مهم‌تر اینکه خداوند متعال همین علمی که انسان‌ها می‌توانند خودشان به آن‌ها دسترسی پیدا کنند ابزار و وسیله آن را خداوند متعال به انسان داده است و در انسان ایجاد کرده است. آیه شریفه ۷۸ سوره نحل یادآور این نکته است که «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» شما انسان‌ها زمانی که از رحم مادر بیرون می‌آید و متولد می‌شوید هیچ چیزی نمی‌دانید، هیچ بهره‌ای از دانش و علوم حصولی و اکتسابی ندارید، این ما هستیم که ابزار علم را به شما می‌دهیم «وَجَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» با دادن قوای حسی و با دادن عقل و قلب و قوه تفکر راه عالم شدن را برای ما فراهم می‌کند.

به همین خاطر خداوند متعال عنایت دارد در قرآن کریم که همه علوم انسان را به خودش نسبت بدهد، چه علمی که انسان‌ها استعداد دریافت آن را نداشتند و از طریق وحی به آن رسیده‌اند، چه علمی را که استعدادش را داشتند و خودشان به مرور زمان کسب کردند، خداوند متعال می‌فرماید که در همه این علوم من معلم شما هستم و من این علوم را در اختیار شما قرار دادم.

آیاتی گویای این نکته است از جمله آیه ۴ سوره مائده می‌فرماید «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» شما که به سگان شکاری شکار کردن را یاد می‌دهید این شکار کردنی که شما به سگان یاد دادید ما به شما یاد دادیم، خداوند متعال علم شکار کردن را به شما آموخت و شما به سگانتان تعلیم دادید، خوب ما می‌دانیم که این علمی که انسان‌ها در شکار کردن به دست آورده‌اند نه از طریق وحی بوده است و نه از طریق مثلاً الهام‌های دفعی بوده است؛ بلکه خود بشر کسب کرده است و خود بشر به نسل بعدی این علم را انتقال داده است، ولی قرآن می‌فرماید نه، این ما بودیم که به شما این علم را تعلیم دادیم؛ یعنی می‌خواهد بگوید که چه علمی که مستقیماً و بلا واسطه ما در اختیار شما قرار دادیم و چه علمی که خودتان از طریق تعلیم و تعلم و ابزار به دست آورده‌اید همه آن‌ها منتهی به خداوند متعال است و مبدأش خدا است، عاملش خدا است و هر وقت خداوند متعال بخواهد این علوم را از شما می‌گیرد و اخذ می‌کند به گونه‌ای که هیچ بهره‌ای از علم نداشته باشیم.

پیام ۵ آیه نخستین سوره

نکته پایانی این پنج آیه این است که یک تأملی کنیم ببینیم پیام این پنج آیه نخست سوره علق چیست؟ مستحضر شدید که محور اصلی این پنج آیه خواندن و علم و کتابت و عظمت علم است، بیان عظمت علم است؛ اما نکته عجیبی که در اینجا وجود دارد این است که آخرین دین آسمانی تشریح می‌شود و آخرین کتاب

آسمانی می‌خواهد نازل شود، این کتاب آسمانی آیات نخستینش درباره علم است، درباره حکمت است، عظمت علم است، ابزار نشر علم است، اما مخاطب این آیات اولاً یک پیامبر امی است، یعنی پیامبری است که خودش خواندن و نوشتن بلد نیست، اهل حکمت و فلسفه و علم نبوده است، تاریخ یادی از سخنان حکیمانه او ندارد، از علم و دانش او ندارد و مشهور بوده است که فردی امی و بی‌سواد است که خواندن و نوشتن بلد نیست و مخاطب اولیه این دین و این کتاب آسمانی، قوم و قبیله‌ای است که او هم بهره‌ای از علم و دانش و فرهنگ ندارد. اعراب آن زمان شبه‌جزیره عربستان کمترین بهره را از علم و فرهنگ و کتاب و کتاب‌خوانی و خواندن و نوشتن داشتند که به‌گونه‌ای که روایات و مورخین یادکردند، هم مورخین مسلمان، این آمار بین سه نفر تا هفده نفر انسان باسواد را در آن زمان گزارش دادند. در چنین فضایی قرآن کریم سخن از علم و خواندن و قرائت و تعلیم و تعلم و قلم و امثال این‌ها دارد.

این آیات نخستینی که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است می‌خواهد بگوید که دین اسلام دین علم است، دین فرهنگ است و رسالت پیامبر بزرگوار اسلام محور علم و فرهنگ است و رسالت پیامبر بزرگوار اسلام بر این مدار است و به همین دلیل معجزه پیامبر بزرگوار اسلام هم از جنس علم است، از جنس دانش است که قرآن باشد؛ یعنی خداوند متعال اراده کرده است که انسان‌های آخرالزمان را از همین طریق، از طریق علم و خواندن و نوشتن و حکمت و فرهنگ به رشد و کمال برساند. همچنان که در سوره جمعه زمانی که رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را تبیین می‌کند «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» ما پیامبری را در میان امیین، درس نخوانده‌ها، بی‌فرهنگ‌ها، بی‌دانش‌ها مبعوث کردیم تا آیات خدا را بخواند، آن‌ها را ترکیه بکند «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» به همین دلیل سرتاسر قرآن دعوت به علم است، آگاهی است، تعقل است، تفکر است، تفقه است و قرآن به شدت نهی می‌کند از تقلید و شخصیت پرستی و تعصب و ظن گرایبی «يُرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» قرآن کریم می‌فرماید به مؤمنینی که صاحب علم نیست یک درجه از قرب می‌دهیم، به مؤمنانی که صاحب علم هستند درجاتی می‌دهیم «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

این آیات را شما الآن در نظر بگیرید مخاطب اول این آیات قریش است، اعراب هستند، اعرابی که نه اهل علم هستند، فرهنگ هستند، نه انگیزه دارند، نه به این‌گونه امور شوقی دارند، قرآن می‌فرماید خیر «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، قرآن می‌گوید «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» تا به چیزی علم پیدا نکردید اعتقاد پیدا نکنید، باور پیدا نکنید؛ یعنی همه اندیشه‌های شما، همه باورهای شما، همه اعتقاداتتان باید بر اساس علم و استدلال و امثال این‌ها باشد یا قرآن زمانی که می‌خواهد مخالفین را، معارضین را هشدار بدهد و آگاه بکند

می فرماید نمی گویم انکار نکنید، نمی گویم رسالت پیامبر اکرم را انکار نکنید، با دلیل انکار نکنید، با برهان انکار نکنید. اگر برهان دارید انکار کنید، اگر ندارید انکار نکنید؛ «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ». نمی گوید چرا تکذیب کردید، می فرماید بدون علم تکذیب می کنید «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ» تکذیب می کنند درحالی که علم به آن ندارند. خب این نکات کلی و پیام کلی این پنج آیه بود.

[تفسیر آیات ششم تا هشتم]

[نظارت این بخش سوره به طبیعت طغیان گر انسان]

اما آیات شش تا هشت این سوره «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى (٦) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (٧) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعَى (٨)» این سه آیه بخش دوم این سوره است و این بخش ناظر است به طبیعت طغیان گر انسان و بیان علت آن و به نوعی راه علاج از طغیان؛ درباره این سه آیه باید در دو حوزه بحث بکنیم. ابتدا یک بررسی داشته باشیم نسبت به واژگان و جملات این سه آیه و بعد یک تأملی در پیوند معنایی این سه آیه با پنج آیه نخست سوره علق داشته باشیم.

معنای "طغیان"

ابتدا واژه (طغیان)، طغیان به معنای تجاوز از حد و مرز است. مرزشکنی، هنجارشکنی که حالا حدود و مرزهایی که عقل معین می کند یا حدود و مرزهایی که شرع و دین معین می کند. به همین خاطر زمانی که آب رودخانه ها از جداره رودخانه ها فرا می روند به دشت و ... سرریز می شوند، می گویند (طَغَى الْمَاءُ) این آب، این رودخانه طغیان کرد؛ پس طغیان به معنای تجاوز و تعدی و عبور از حدود مرز است، آن عبوری که به نوعی فساد آور است و تباهی آور است.

طغیان وصف ذهن یا عمل؟

نکته ای که درباره طغیان مطرح است این است که قرآن کریم می فرماید طبیعت انسان این است که طغیان می کند، طبع انسان طغیان گری است. سخن در این است که این طغیان گری وصف عمل است یا وصف ذهن و فکر است. طغیان یک انحراف در عمل و رفتار است یا ابتدای انحراف در ذهن و فکر و اندیشه است، برخی از آیات قرآن کریم طغیان را از اوصاف و پیامدهای عمل یا از ویژگی های عمل شمرده است مثل آیات سوره الرحمن، سوره فجر و سوره هود «أَلَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» در ترازو و در سنجیدنی ها طغیان نکنید، یعنی خیانت نکنید، یعنی گران فروشی نکنید، یا در سوره فجر می فرماید «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأُوتَادِ» فرعون که آن مخالفینش را به چهارمیخ می کشید «اللَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ» و آن ها در سرزمین ها طغیان می کردند، فساد می کردند؛ یعنی با

ظلم‌های عملی و با تعدی و یا در سوره هود می فرماید «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا»؛ دین‌دار باشید و در اقامه دین استقامت داشته باشید و طغیان نکنید، در این دین ورزی و در دین‌داری زیاده‌روی نکنید.

خب این نوع آیات ظهور دارند در اینکه طغیان از وصف عمل است، اما آياتی داریم که طغیان را به وصف فکر و ذهن شمرده است مثل آیات سوره نازعات «فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٤١﴾» در این چند آیه سوره نازعات خداوند متعال دارد سرنوشت دو گروه اصلی از انسان‌ها را در قیامت بازگو می‌کند و وضعیت دیگر گروه‌ها را بیان نمی‌کند. ما گروه‌های متعددی در دنیا و آخرت داریم که قرآن کریم در این آیه درباره دو گروه از این گروه سخن می‌گوید، می‌فرماید یک گروه گروهی است که «مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» دو ویژگی دارد: ۱- از پروردگارش می‌ترسد ۲- و نفس خودش را نهی می‌کند که از هوای نفس پیروی نکند.

در مقابل این گروه گروه دیگری است که «فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾» کسانی که طغیان می‌کنند و دنیا را برمی‌گزینند، دنیاطلب شده‌اند، دنیاخواه شده‌اند، این دو گروه را در مقابل هم خداوند متعال در این آیات قرار داده است، قاعده‌ای داریم در تفسیر قرآن به قرآن در روش تدبری به آن قاعده تقابل می‌گویند که خداوند متعال در برخی از آیات دو گروه را در مقابل هم قرار می‌دهد، دو صنف را یا دو انسان را در مقابل هم قرار می‌دهد، یا دو ویژگی را، این در مقابل هم قرار دادن به نوعی ایجاد تقابل و تضاد می‌خواهد در میان این دو گروه بکند، آن زمان اثر معرفتی آن و تفسیری آن، ثمره تفسیری آن این است که ما با شناخت یک گروه می‌توانیم اوصاف گروه مقابل و متضاد را بشناسیم. با شناخت اوصاف یک گروه، اوصاف گروه دیگر گروه مقابل و متضاد او را می‌شناسیم.

در این آیات می‌فرماید آن‌هایی که جایگاهشان بهشت است دو ویژگی دارند: ترس از مقام ربّ دارند. مقام در اینجا صفت است به معنای استوار بودن و پایدار بودن. زمانی که می‌گویند مقام صالحان، مقام توابین یا مقام مخلصین، مقام مخلصین یعنی کسی که در اخلاص به ثبات رسیده است، به پایداری رسیده است، در اخلاص تزلزل ندارد، مقام توابین یعنی آن توبه‌کننده‌ای که در توبه‌اش راستین است، توبه‌اش را نمی‌شکند. تزلزل در توبه ندارد. مقام ذاکرین یعنی کسی که در ذکر استوار و پایدار است و دچار غفلت نمی‌شود و همیشه دائم‌الذکر است. پس مقام ربوبیت یعنی ربوبیت استوار خداوند متعال. ربوبیت پایدار و تزلزل‌ناپذیر خداوند متعال؛ پس اولین ویژگی اصحاب بهشت این است که آن‌ها از ربوبیت پایدار و فراگیر و استوار خداوند متعال ترس دارند و می‌ترسند. آن موقع مراد از ترس در اینجا همان‌طور که مرحوم علامه طباطبائی (رضوان‌الله تعالی

علیه) فرمودند به معنای انفعال و اثرپذیری است. آن موقع پس معنای اولین وصف آن‌ها این می‌شود که این‌ها نسبت به ربوبیت خداوند متعال یک باوری دارند، یک اعتقادی دارند که آن باور و اعتقاد آن‌ها را منفعل کرده است، اثرپذیر کرده است، آن‌ها را در مقابل خداوند متعال خاضع کرده است، آن‌ها را فرمان‌بردار کرده است. ویژگی دوم آن‌ها این است که نفسشان را از پیروی کردن از خواهش‌ها نهی می‌کنند «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید چرا در این آیه فرمود «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» مثلاً فرمود «وَلَمْ يَطِعِ النَّفْسَ، وَ لَمْ يَطِعِ الْهَوَى» از هوای نفسش پیروی نمی‌کند، اگر می‌گفت «وَلَمْ يَطِعِ الْهَوَى» معنایش این بود که این شخص، این اصحاب بهشت هرگز دچار لغزش نمی‌شوند. هرگز از هوای نفس پیروی نمی‌کنند. اما آیات این را نمی‌خواهد بگوید. آیات می‌خواهد بگوید این‌ها بنایشان بر پیروی نکردن است. بنایشان این است که جلوی نفسشان را بگیرند. نفسشان را مهار کنند. حالا گاهی اوقات دچار لغزش می‌شوند و از هوای نفس پیروی می‌کنند. این به مقام این‌ها لطمه نمی‌زند. این به جایگاه این‌ها در بهشت لطمه نمی‌زند. بنای آن‌ها بر ترک هوای نفس است و نوعاً ترک هوای نفس می‌کنند. ممکن است بعضاً دچار لغزش شوند و پیروی از هوای نفس هم بکنند.

این دو ویژگی، ویژگی اصحاب بهشت است. در مقابل این‌ها فرمود «فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَأَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾». بر اساس آن قاعده تقابل معنای «فَأَمَّا مَنْ طَغَى» این می‌شود کسی که اعتقاد به ربوبیت پایدار و فراگیر خداوند متعال ندارد، کسی که از ربوبیت خداوند متعال منفعل نیست، اثرپذیر نیست، این یک ویژگی آن؛ «وَأَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» در برابر «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» است، «أَثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» یعنی نهی ندارد نسبت به نفسش، نفسش را رها کرده است، نفسش را آزاد گذاشته است، درصدد کنترل و مدیریت نفسش نیست. چنین کسی جایگاهش در جهنم است.

ملاحظه می‌فرمایید که بر اساس این آیات و قاعده تقابل مراد از طغیان در اینجا یعنی کسی که باوری یا باور درستی نسبت به ربوبیت خداوند متعال ندارد و به دنبال آن اثرپذیری ندارد؛ یعنی به لازمه این اعتقاد که عبودیت و بندگی و فرمان‌برداری است التزامی ندارد و نتیجه و پیامد دوم این، این است که این پیروی شدید از نفس می‌کند و دنیا را بر آخرت برگزیده است.

خب ملاحظه فرمودید که بر اساس این آیات طغیان اولاً و به ذات انحراف ذهن است، انحراف اندیشه است، انحراف قلب است. می‌گوید این‌ها اعتقادی به ربوبیت ندارند. ربوبیت خداوند را نمی‌بینند. متأثر و منفعل از

روبیت خداوند متعال نمی شوند و بعد به دنبال آن پیروی از هوای نفس را، طغیان عملی و گناه و امثال این‌ها دارند.

با این توضیحاتی که دادیم ملاحظه فرمودید که خداوند متعال اینجا تقسیمش یک تقسیم جامع و مانع نیست. نمی‌خواهد همه انسان‌های در روز قیامت را تقسیم‌بندی کند. به همین خاطر مقربین و اولیاء و انبیاء از این تقسیم‌بندی سوره نازعات خارج هستند. بیرون هستند. چون آن‌ها نه مصداق «فَأَمَّا مَنْ طَغَى» هستند و نه مصداق «أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» هستند؛ چون اولیاء الهی نفسشان را نهی نمی‌کنند، بلکه اصولاً هوای نفسی ندارند، به‌طور مطلق هوای نفس ندارند و پیروی از هوای نفس ندارند، یا دیگر مستضعفین که در قرآن کریم یک گروه دیگری نامیده است از این تقسیم‌بندی یا از این مقسم خارج است یا انسان‌هایی که نه طغیان‌گر هستند و نه مثل گروه دیگری خوف از مقام پروردگارشان به‌طور جدی است، از بینابین است که قرآن کریم از این‌ها تعبیر می‌کند «وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا».

بنابراین با توجه به این آیات هر چند آن دسته اول آیات نشان‌گر این بود که طغیان وصف عمل است، اما با توجه به آیات سوره نازعات می‌فهمیم که طغیان یک ویژگی فکر است، ویژگی اندیشه است، یک انحراف و لغزش در بینش و جهان‌بینی و جهان‌شناسی است و اما همین طغیان فکری، همین انحراف فکری خودش پیامدهایی دارد که حالا چون در آیات بعد سوره علق به آن‌ها اشاره شده است ما آنجا ان‌شاءالله بررسی می‌کنیم.

پیوند معنایی این سه آیه با آیات نخستین

بحث دوم درباره این سه آیه پیوند معنایی آن آیات با پنج آیه نخست است، برخی از مفسرین گفته‌اند پیوندی برقرار نیست، آن پنج آیه اولین آیاتی است که نازل شده است بعد از مدتی یا مدت‌ها آیات شش به بعد نازل شد. پیوند موضوعی و پیوند محوری معنایی بینشان برقرار نیست.

اما به نظر می‌رسد این تفسیر و نگاه به این آیات نگاه دقیق و سنجیده‌ای نیست؛ بلکه یک پیوند روشن و وثیقی بین سه آیه و پنج آیه نخست است. در پنج آیه نخست خداوند متعال جلوه‌های تدبیر و ربوبیت خودش در مورد انسان را بیان می‌کند. از یک طرف فرمود پروردگار تو کسی است که انسان را به لحاظ زیستی با تدبیرها و خلق‌های پی‌درپی به کمال می‌رساند، یعنی انسانی که قطره ناچیزی به نام علق بیشتر نیست و به نام نطفه بیشتر نیست، این قطره ناچیز و پست را در اثر تدبیرهای پی‌درپی به موجودی تام الخلقه و کامل تبدیل می‌کند.

در ادامه آیات — آن پنج آیه — فرمود اما به لحاظ فکری و به لحاظ روحی و فرهنگی همین انسانی که به لحاظ جسمانی تام الخلقه می شود در اثر ربوبیت خداوند متعال، خداوند متعال از طریق تعلیم و تعقل و اعطاء علوم و ابزار کسب و حفظ و نشر علم که قلم باشد و کتابت باشد «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)» برای همین انسان را به لحاظ جسمانی آن گونه تربیت می کنیم و پرورش می دهیم و به لحاظ روحی و فکری هم به او علم می دهیم، آگاهی می دهیم و به کمال می رسانیم، به گونه ای که این انسان با این تدبیرهای پی در پی ما، با این جلوه های ربوبیت ما می تولد چنان تکامل روحی و معنوی پیدا بکند که در ملکوت و جبروت عالم سیر بکند و بر آنجا اشراف پیدا بکند و بر ملائکه سروری بکند مسجود ملائکه شود و ملائکه خادم او شوند و از سوی دیگر می تواند طبیعت و غنائم و ذخایر طبیعت را کشف کند و مسخر خودش بکند. این پنج آیه در کنار این نکات می خواهد بفرماید که تمام دانش، توانمندی ها، تمدن حیرت انگیز بشریت پرتو و ثمره همین ربوبیت خداوند متعال است. ثمره همین تدبیر خداوند متعال است. در غیر این صورت اگر تدبیر خداوند متعال نبود، ربوبیت خداوند متعال نبود، بشر نخستین عاجز بود از این جنازه برادرش چگونه خلاص بشود، زمانی که قابیل هابیل را کشت قرآن در سوره مائده می فرماید که حیران ماند! این جنازه روی دستش مانده بود، نمی دانست با این جنازه چه کار بکند و از شر این جنازه بالاصطلاح راحت شود!

می گوید ما پرنده ای فرستادیم، او زمینی را کند. یک پرنده مرده ای را در او دفن کرد، ما این گونه به قابیل تعلیم دادیم، او را آگاه کردیم که از این مشکل این گونه می توانیم نجات پیدا کنیم، یعنی بشر نخستین با کمترین علم بود. ما شمارا تربیت کردیم، ما شمارا پرورش می دهیم. بعد این آیات می خواهند بگویند که اگر پروردگار تو علت پیدایش و استمرار ثروت های مادی، علمی و برتری های انسان است پس پروردگار تو می تولد در هر لحظه ای که اراده کند همه این ثروت ها و قدرت ها و علوم و دانش را از انسان پس بگیرد؛ به سخن دیگر این آیات می خواهند به ما بگویند که انسان باید این حقیقت را بفهمد و ادراک کند که ربوبیت خدا را آن گونه که هست باید بفهمد و باید بفهمد که در هیچ مرحله ای از زندگی از خداوند متعال بی نیاز نیست. از پروردگار تو ای پیامبر این انسان ها بی نیاز نیستند. چرا که همین علوم و همین تمدن ها و همین دانش ها و ثروت هایی که انسان تسخیر کرده است و در اختیار خودش گرفته است، همه این ها در پرتو ربوبیت پروردگار تو است؛ نه مانع و ابطال کننده و طرد کننده ربوبیت خداوند متعال. به سخن دیگر این علوم بشر، بشر باید بفهمد که این علوم، این دانش، این ثروت هایی که به دست آورده است رابطه و پیوندش را با خداوند متعال تغییر نداده است و بشر امروز به همان اندازه به خداوند متعال و به ربوبیت خداوند متعال محتاج است و وابسته است که بشر نخستین مثل قابیل وابسته بود، یعنی تاریخ و زمان و تحولات طبیعی و تحولات بشری نه از نیاز و وابستگی انسان به

خدا می‌کاهد و نه بر نیاز و وابستگی انسان به خداوند متعال افزوده است، به همان میزانی که انسان در ابتدای تولد هیچ بهره‌ای از علم و قدرت و ثروت نداشت، به همان اندازه که بشر نخستین به خدا و به ربوبیت خدا وابسته است و تحت سیطره تدبیرهای خداوند متعال است بشر امروز هم به همان میزان وابسته و نیازمند است. بشر هزار سال آینده با عجایب بسیار بیشتر و عظیم‌تر از وضعیت فعلی‌اش او هم به همین اندازه به خداوند متعال نیازمند است چون پیوند انسان، نیاز انسان به ربوبیت خداوند متعال ذاتی انسان است، جزء هویت و ذات انسان است و ذاتیات شیء نه زیاد می‌شود و نه کم می‌شود، نه شدت پیدا می‌کند، نه نقصان پیدا می‌کند که فرمود «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» یا «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» فرمود شما انسان‌هایی هستید که فقر بر شما عارض شده است، ویژگی فقر را دارید، بلکه می‌خواهد بفرماید که شما موجودی هستید که جزء فقر چیزی نیستید.

مراد از «استغنی»

آیات بعدی آیه شش به بعد انسان این را نمی‌فهمد، این انسان دچار توهم و کج‌فهمی و استنتاج و استدلال باطل شده است «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى» خودش را آن‌گونه‌ای که هست نمی‌بیند، اشیاء و جهان را آن‌گونه‌ای که هست نمی‌بیند، خلاف آن‌گونه‌ای که هست خودش را می‌بیند، خود را مستغنی می‌بیند، خودش را بی‌نیاز و مستقل از خداوند متعال می‌بیند، خودش را خارج از گستره ربوبیت خداوند متعال می‌بیند به همین خاطر عصیان می‌کند، به همین خاطر سرکشی می‌کند، به همین خاطر طغیان می‌کند، نه اینکه این انسان هر چه می‌کوشد به آنچه می‌خواهد می‌رسد، یا هر چه که عصیان می‌کند و سرکشی می‌کند باز به آنچه می‌خواهد می‌رسد، این‌ها را نشان‌گر بی‌نیازی خودش می‌بیند، ولی غافل است از اینکه همین سرکشی‌ها و همین طغیان‌گری‌ها و رسیدن به خواهش‌های نفسانی در اثر همین طغیان‌گری‌ها خود این‌ها بخشی از ربوبیت خداوند متعال است، بخشی از تدبیر خداوند متعال است، لذا در سوره بقره فرمود «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» ما این انسان‌های طغیان‌گر را یاری می‌رسانیم (یَمُدُّهُمْ) از امداد است، از مدرسانی است، خود ما هم به این‌ها مدد می‌رسانیم که طغیان می‌کنند. خود ما اسباب طغیان را برای آن‌ها فراهم می‌کنیم و الا «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تمام اشیاء و موجودات عالم سربازان خداوند متعال هستند، اگر خداوند متعال اراده بکند آن‌ها برخلاف اراده انسان زندگی انسان را تباه می‌کنند و انسان را هلاک می‌کنند.

«يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یا «وَيَنْدَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» آن‌ها را رهایشان می‌کنیم تا به طغیان‌گری خودشان ادامه بدهند، اما بشر نه اینکه می‌بیند هر چه بیشتر طغیان می‌کند چیزی، اتفاق جدی در اطرافش و در

سرنوشتش و در وضعیتش نمی‌افتد و با طغیان گری به خواسته‌هایش می‌رسد، فکر می‌کند خودش مدبر امور خودش است و از حکومت خداوند متعال خارج شده است، از سیطره ربوبیت خداوند متعال خارج شده است، غافل است از اینکه هم خوبان و هم خوبی‌ها و هم بدان و هم بدی‌ها، هم پیروزی‌ها و هم شکست‌ها، همه بخشی از تدبیر و ربوبیت فراگیر خداوند متعال است، لذا در دعای ابوحمزه می‌خوانیم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَسَاءَ وَاجْتَرَاءَ عَلَيْكَ وَكَمْ يَرْضِكُ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ» نه خوبان در خوب شدن از یاری تو و از رحمت تو مستغنی بودند و مستغنی می‌شوند و نه بدکاران و طغیان‌گران آن‌ها که جرئت می‌کنند بر تو و طغیان می‌کنند و تو را راضی نمی‌کنند، آن‌ها هم از قدرت تو و از حکومت تو و در ربوبیت تو خارج نیستند، آن‌ها در آن نقشه‌ای تو برای آن‌ها کشیده‌ای دارند کار می‌کنند، بنابراین قرآن می‌خواهد بگوید که همین کج‌فهمی، همین استنتاج باطل سبب طغیان انسان است، سبب استکبار و سرکشی انسان‌ها در برابر ربوبیت خداوند متعال است.

به سخن دیگر باز این آیات می‌خواهند بگویند که پای فکر و اندیشه باز در کار است، پنج آیه نخست می‌خواهد بگوید که انسان با علم، بادانش به تکامل می‌رسد و اکرم بودن خدا، جلوه اکرم بودن خدا در این است که راه علم و آگاهی و دانش را برای انسان‌ها باز کرد، این سه آیه بعدی می‌خواهد بگوید همان چیزی که سبب برتری انسان است، سبب رشد و تربیت و تکامل انسان است، همان اگر منحرف شود، اگر آفت‌زده شود، عامل انحراف و طغیان انسان‌ها است، ثروت و غنای مادی را فرمود عامل طغیان است، فرمود انسان‌ها طغیان می‌کنند اگر ثروتمند شوند چون ثروتمند می‌شوند، فرمود طغیان می‌کنند اگر خود را بی‌نیاز ببینند، اگر دچار این تخیل و توهم شوند که بی‌نیاز از خداوند هستند، مستقل از ربوبیت خدا و مستغنی از خداوند متعال هستند.

لذا استغنا را در اینجا گروهی از مفسران گفته‌اند (سین) در اینجا که به باب استفعال رفته است، غنا به باب استفعال رفته است و استغنا شده است، گفته‌اند در اینجا این حروف اضافه‌ای این باب دلالت بر کثرت و مبالغه می‌کند، یعنی اگر انسان خودش را خیلی ثروتمند ببیند ثروت زیاد خود را ببیند، او دچار طغیان گری می‌شود، کسانی مانند فخر رازی یک تأملی کرده‌اند، دقتی کرده‌اند، دقت خوبی هم هست، گفته‌اند (سین) در اینجا به همان معنای اصلی خودش که معنای طلب را می‌دهد، باب استفعال باب طلب است، فخر رازی می‌گوید نه اینکه این انسان‌های سرکش می‌بینند هر چه را که طلب می‌کنند و با طلب خودشان به آن می‌رسند فکر می‌کنند این خودشان و اراده خودشان و توانمندی خودشان است که این نعمت‌ها را برای آن‌ها فراهم کرده است نه

ربوبیت خداوند متعال، نه ولایت خداوند متعال، به همین خاطر خودشان را مستغنی می‌بینند و دچار این توهم می‌شوند.

این سه آیه آخر می‌خواهند این را به ما بگویند که منشأ طغیان انسان نه عوامل بیرونی است و نه نقصان در تدبیر و ربوبیت خداوند متعال است، چون ربوبیت تام خداوند متعال چنین اقتضاء کرد که انسان ناچیزی را، نطفه‌ای را، قطره آبی را تبدیل بکند به یک انسان کامل و انسانی که هیچ چیز نمی‌داند. از رحم مادر که بیرون می‌آید هیچ چیزی نمی‌داند و علوم و دانش‌های فراوان و مختلف را به او عنایت می‌کند و از این طریق او را رشد می‌دهد و به کمال می‌رساند.

پس نه نقصان در تدبیر و ربوبیت خدا است و نه این عوامل بیرونی و خارجی عامل طغیان انسان است. عامل طغیان انسان یک امر درونی است. یک امر ذهنی است، یک امر فکری است، اندیشه، اندیشه غلط شده است، بینششان بینش غلطی شده است. چون نحوه دیدنشان، نحوه اندیشه آن‌ها، نحوه بینششان، آفت زده شده است و منحرف شده است، دچار این طغیان گری می‌شوند. در آیات قرآن هم به کرات این نکته یادآوری شده است که انسان‌ها دچار توهمات ثلاثه می‌شوند و این تخیل و توهم و انحرافات ثلاثه در اندیشه باعث طغیانگری آن‌ها می‌شود، یا دچار این اندیشه باطل می‌شوند که می‌گویند ما مالک آنچه هستیم و مالک آنچه داریم خودمان هستیم. خودمان مالک حقیقی خودمان و اشیاء هستیم، همان‌طور که فرعون می‌گفت «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» فرعون هم می‌گفت مصر مال من است، ملک من است، می‌فرمایند فعال ما ایشاء این سرزمین هستند، یا قارون می‌گفت «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» انسان یا دچار این توهم می‌شود که خودش را مالک حقیقی اشیاء می‌بیند یا دچار توهم قارونی می‌شود و فکر می‌کند که این را خودش به دست آورده است و با علم و تدبیر خودش به دست آورده است، نه اینکه خدا داده باشد؛ لذا قارون به مخاطبانش گفت که آنچه دارم خودم به دست آوردم، علم خودم بوده است، دانش خودم بوده است، عمل و اختیار خودم بوده است؛ «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» یا دچار توهم سوم می‌شود، دچار این توهم می‌شود که آنچه دارد پایدار است، آنچه دارد جاودان است، از بین می‌رود، زوال‌ناپذیر است «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» یا در سوره کهف فرمود «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» این باغی که دارم، این ثروتی که دارم، این قدرتی که دارم، این اعتباری که دارم پایدار می‌ماند، جاودان می‌ماند و از بین نمی‌رود!

انسان‌ها دچار این سه انحراف در اندیشه که می‌شوند یا خودشان را مالک حقیقی می‌بینند یا فکر می‌کنند خودشان با علم خودشان و قدرت خودشان به دست آورده اند یا دچار این توهم می‌شوند که آنچه دارند برای

آن‌ها پایدار می‌مانند و جاودان می‌مانند. به همین خاطر پیامبر بزرگوار اسلام در دعاهایشان مرتب به خداوند متعال می‌گفتند «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» خدایا اشیاء عالم را آن‌گونه‌ای که هست به من نشان بده، نه آن‌گونه‌ای که خودشان را نمودار می‌کنند، خودم را آن‌گونه‌ای که هستم به من نشان بده، قدرتم را، علمم را، اعتبارم را، شهرتم را، آن‌گونه که هست به من نشان بده، نه آن‌گونه که من توهم می‌کنم و خیال می‌کنم. ستایش‌های مردم را واقعی می‌بینم و چونکه مردم عیوب من را نمی‌بینند فکر می‌کنم بی‌عیب هستم «كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ» «وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نُشْرْتَهُ»؛ پس این آیات، این سه آیه پیوند معنای وثیقی بر پنج آیه نخست دارد.

دیدگاه برخی از مفسران در وجه اتصال دو بخش سوره

برخی از مفسران یک پیوند معنای دیگری بین این سه آیه و پنج آیه نخست ارائه کرده‌اند که آن هم نکته خوبی است و هر دو این‌ها ربط دهنده این سه آیه با پنج آیه نخست است. می‌فرمایند که چون در آغاز مأموریت پیامبر بزرگوار اسلام بوده است، اولین آیات بوده است، ابتدا و آغاز بعثت بوده است، باید قرآن را و معارف را بر مردم می‌خواند و آن‌ها را مؤمن و فرمان‌بردار خداوند متعال می‌کرد، لذا سؤال و دغدغه برای پیامبر اکرم بوده است که چه می‌شود و این امتش چه رویکردی را انتخاب می‌کنند و آیا اطاعت می‌کنند، می‌پذیرند؟ که پاسخ آمده است که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» طبع انسان‌ها سرکشی است، طبع انسان‌ها طغیان‌گری است، بنابراین در برابر دعوت تو، در برابر رسالت تو، تبلیغ تو این قوم تو و امت تو طبق طبع اولیه خودشان طغیان‌گری می‌کنند، سرکشی می‌کنند، یعنی با طغیان و سرکشی مواجه می‌شوی! اما ناامید نشو. تو بر آن‌ها قرآن بخوان و به آن‌ها علم و حکمت تعلیم بده. «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» و آن‌ها از معاد بترسان، از مرگ بترسان، «إِنِّي إِلَهِ رَبِّكَ الرَّجْعِيُّ»؛ این راه را اگر بروی گروهی از امت تو از آن طبع اولیه خودشان برمی‌گردند و هدایت می‌شوند و دست از طغیان برمی‌دارند و ایمان می‌آورند و فرمان‌بردار می‌شوند. اما گروه دیگری از آن‌ها بر طغیان و سرکشی خودشان باقی می‌مانند. نگران نباش چون در آیات بعد می‌فرمایند «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» آن گروهی که دست از طغیان‌گری برنداشتند تو نگران آن‌ها نباش، ما آن‌ها را نابود می‌کنیم، ما آن‌ها را هلاک می‌کنیم یعنی آن‌ها نمی‌توانند سد راه تو و مانع دین تو و نشر دین تو شوند، لذا با آن‌ها مماشات نکن، از آن‌ها پیروی نکن، از آن‌ها اطاعت نکن و بر عبادت و بندگی و سجده کردن خودت پایدار بمان، تا از این طریق به آن قرب لازم و کمال لازم برسی.

«الی ربک الرجعی»، تهدید شدید طغیان گران

بنابراین با این نکاتی که گفتیم معنای «إِنِّ إِلِي رَبِّكَ الرَّجْعِي» هم تقریباً روشن می شود.

مفسران زیادی مثل فخر رازی، ابن عاشور، مراغی، آلوسی و مرحوم علامه طباطبائی فرمودند این آیه درصدد تهدید شدید طغیان گران است و دارد آن‌ها را به عذاب بعد از مرگ در عالم برزخ و در عالم قیامت تهدید می کند. ای انسان‌های طغیان گر که در مقابل رسالت پیامبر ما می ایستید و تعلیمات او و دعوت‌های او در شما اثر نمی کند و بر طغیان گری خودتان ادامه می دهید، بدانید که به سوی ما برمی گردید و عذابی که ما برای شما در نظر گرفته ایم شما بعد از مرگ دچار آن عذاب خواهید شد.

تذکر مرگ و قیامت، درمان طغیان گری

ممکن هم هست این نکته را اضافه بکنیم و بگوییم علاوه بر این نکته و پیامی که این آیه دارد گویای یک نکته دیگری هست و آن اینکه به نوعی دارد تعلیم می دهد به پیامبر بزرگوار اسلام که برای اینکه این روحیه طغیان گری امت را کم بکنی، از بین ببری، آن‌ها را به هدایت نزدیک بکنی، علاوه بر یادکرد ربوبیت ما و اوصاف و جلوه‌های ربوبیت ما، آن‌ها را متذکر مرگ و قیامت و مردن و زندگی پس از این دنیا کن. چون یاد مرگ و یاد قیامت، انسان‌ها را بیدار می کند و ذهن انسان‌ها را اصلاح می کند و آن توهمات سه گانه را از بین می برد. مرگ به انسان می فهماند که مالک هیچ چیزی نیستیم. نه مالک خودمان و حیات مان هستیم، نه مالک اشیاء و نعمت‌ها و ثروت‌هایمان هستیم. باز مرگ به ما می فهماند که آن چرا که به دست آوردیم با علم و تدبیر خودمان نبوده است. چون اگر با علم و اراده و تدبیر خودمان بود می توانستیم او را برای خودمان حفظ بکنیم. باز مرگ به ما می فهماند که هیچ چیز در این عالم از جمله خود ما و دارائی‌های ما و علوم ما و ثروت‌های ما پایدار نیست و همه از بین می روند.

اما آیه ۱۲ این سوره که ان شاء الله باشد برای جلسه بعد که بخش سوم این سوره است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته